



شعر فارسی در عصر گورکانیان هند

پدیدآورنده (ها) : رخشان، سیدغلامعلی؛ ولی عرب، مسعود
تاریخ :: رهیافت تاریخی :: بهار 1397 - شماره 22
از 35 تا 54

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1400686>

دانلود شده توسط : لیلا حسنی leyla.hasani@gmail.com
تاریخ دانلود : 29/09/1399

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

شعر فارسی در عصر گورکانیان هند

سید غلامعلی رخشان*

مسعود ولی عرب**

چکیده

یکی از بهترین ادوار شعر فارسی، عصر گورکانیان هند است. حکام مغولی هند تحت تأثیر فرهنگ ایران قرار گرفتند و در عصر آن‌ها زبان فارسی، زبان اداری و درباری گردید. با انگیزه و علاقه‌ای که پادشاهان و امرای گورکانی به زبان و شعر فارسی داشتند و حمایتی که از شعرا به عمل می‌آوردند، شعر فارسی به اوج کمال رسید. شاعران بزرگ پارسی‌گوی در ادبیات فارسی به ظهور رسیدند و دانشمندان هندی علاقه زیادی به آموختن زبان فارسی پیدا کردند که شعرای بزرگی از میان آن‌ها بیرون آمد. شعرای این عصر مبتکر سبک جدیدی به نام سبک هندی شدند. این پیشرفت‌ها با حمایت و علاقمندی پادشاهان گورکانی هند و حضور و همت نخبگان ایرانی صورت پذیرفت.

واژه‌های کلیدی: هند، ایران، مغولان کبیر، شعر فارسی، شعرا.

* کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خلیج فارس بوشهر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۰

مقدمه

امپراتوری گورکانی یکی از بزرگترین امپراتوری‌های مسلمان و حتی جهان شمرده می‌شود که در برهه‌ای از تاریخ سراسر شبه قاره هند را پوشش داده بودند. آن‌ها بیش از سه قرن فرمانروایی کردند. اوج عظمت این امپراتوری مربوط به شش سلطان نخستین آن، یعنی بابر شاه، همایون شاه، اکبر شاه، جهانگیر شاه، شاه جهان و اورنگ زیب است که روی هم ۱۸۶ سال سلطنت کردند. رابطه گورکانیان با پادشاهان ایرانی خصوصاً شاه تهماسب و شاه عباس بسیار مطلوب و دوستانه بود، لذا این امر زمینه توسعه و رونق فرهنگ ایرانی را در هند فراهم آورد. پادشاهان مغولی هند به فارسی سخن می‌گفتند و زبان فارسی نیز زبان رسمی دربار آنان بود و مکاتبات و مراسلات به این زبان انجام می‌شد. خصوصاً به شعر فارسی و شعرای فارسی زبان توجه خاص داشتند به گونه‌ای که شعر فارسی در طول تاریخ خود چنین رشدی نداشته و به این اندازه مورد حمایت قرار نگرفت. در این دوره زمینه مهاجرت دانشمندان و نخبگان ایرانی به هند فراهم گردید و آن‌ها به کمک سلاطین فرهنگ دوست گورکانی زمینه ترقی و توسعه فرهنگ ایرانی را بیش از پیش فراهم آوردند. ایرانیان با حضور گسترده خود در دستگاه امپراتوری گورکانی، نقش‌های گوناگون و متنوعی در امور حکومتی پیدا کردند و امور حساس مملکت را به دست گرفتند که باعث تقویت و تثبیت حکومت گورکانی و نیز پیاده کردن فرهنگ ایرانی - اسلامی خصوصاً شعر و ادب فارسی در شبه قاره گردید. با توجه مطالب مذکور، در مقاله حاضر سعی شده است به تأثیر شعر فارسی، بر خاندان بابری و شبه قاره پرداخته شود.

شعر فارسی در هند قبل از گورکانیان

از زمانی که غزنویان هند را تسخیر نمودند - ۳۹۲ هـ.ق / ۱۰۰۲ م - تا پایان خاندان بابری، ۹ قرن به طول انجامید. در این مدت حدود سی خاندان سلطنت کردند که اکثر آنان فارسی زبان بودند. لذا این امر باعث نفوذ شعر و زبان فارسی در شبه قاره گردید (مؤلف نامعلوم، ۱۳۶۶: ۱۵۵). بعد از آن که غزنویان بر پنجاب و نواحی شمالی هند مسلط شدند زبان فارسی بر زبان‌های محلی غلبه یافت و به زودی دو شهر لاهور و مولتان مجمع شعرای فارسی گوی گردید و شعرا و فضایی معرفی شدند که پایه ادب فارسی را در هند استوار کردند (سدارنگانی، ۱۳۵۴: ۳). در مدت این ۹ قرن، پادشاهانی که در هند به قدرت می‌رسیدند، اکثراً افرادی هنر پرور و ادب دوست بودند. به همین

خاطر در طول زمان اهل قلم برای مدح گویی درباریان و دست یابی به یک زندگی مرفه و آسوده به دربار هند می‌آمدند. این گرایش دو جانبه بود گاهی خود، آن‌ها را به هند دعوت می‌کردند، چنانکه فرمانروای سند و پنجاب دو بار سعدی را به هند دعوت کرد، اما شاعر شیرازی به علت پیری و ضعف جسمی دعوت او را نپذیرفت. بعضی می‌گویند محمود شاه دکنی حافظ را به هند دعوت کرد و حافظ در اثر طوفانی شدن دریا از سفر خود منصرف شد (ارشاد، ۱۳۶۵: ۱۷۴). خواجه حافظ شیرازی برای سلطان غیاث الدین این غزل را فرستاد:

«شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود»
(علامی، ۱۸۹۳ م: ۲ / ۶۶).

نخستین شاعر پارسی گوی هند ابوعبدالله روزبه فرزند عبدالله لاهوری بود. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان (۴۳۹ ق / ۱۰۴۷ م) از پیشوایان شعر فارسی در شبه قاره هستند (یکتایی، ۱۳۵۳: ۸۴). شاه برهان‌الدین جانم، اولین شاعر دکنی بود که تکنیک شعر فارسی را در منظومه‌های طولانی خود معرفی کرد و نیز مثنوی را در شعر دکنی رواج داد. در عصر طلایی شعر دکنی با حمایت‌های پادشاهان گولکنده و بیجاپور تعداد زیادی مثنوی سروده شده است که بیشتر به تقلید از داستان‌های عاشقانه کلاسیک فارسی بوده‌اند. مرحله دیگر در شعر دکنی سرودن غزل فارسی بود. غزلیات محمد قلی متأثر از غزلیات حافظ بود. اشاره به انوری، خاقانی، نظامی، ظهیری و عنصری نشانه این است که قصیده سرایان فارسی علاوه بر مثنوی و غزل، خود را در همه انواع شعر دکنی نشان دادند (مؤلف نامعلوم، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۴). دربار قطب الدین ایبک (۶۰۲-۶۰۷ ق / ۱۲۱۱-۱۲۰۶ م) آکنده از شاعران خوش طبع و صاحب قریحه بود. یکی از شاعران معروف دربار او «اشی» نام داشت که غزلیات لطیف و دلنشینی سروده است. بعد از او شمس الدین التتمش (۶۳۳-۶۰۷ ق / ۱۲۱۱-۱۲۳۶ م) به سلطنت رسید. در زمان او جریان جدیدی از شاعران فارسی زبان و در پی حمله چنگیز به ایران به هند شروع شد (موریسن و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۷۴). سلاطین سلسله خلجی از جمله جلال‌الدین فیروز شاه (۶۸۴-۶۹۴ ق / ۱۲۹۵-۱۲۸۵ م) مؤسس این سلسله شاعرانی پیرامون خود داشتند که برخی از آن‌ها صاحب قریحه بودند. در زمان علاء‌الدین محمد خلجی (۷۱۵-۶۹۵ ق / ۱۳۱۵-۱۲۹۶ م) ادبیات فارسی به درخشان‌ترین ادوار خود گام نهاد. شکوفایی شعر و ادبیات فارسی در هند پیش از همه مرهون شاعر مشهور و زبر دست امیر خسرو دهلوی بود که در زمان چند تن از سلاطین دهلی می‌زیست (موریسن و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۷۶-۳۷۵).

حکومت بهمنی در نیمه اول قرن هشتم به استقلال رسید. پادشاهان این سلسله ادب پرور و هنر دوست بودند. ملک الشعرای دربار بهمنی‌ها شیخ آذری اسفراینی بود که تاریخچه‌ای منظوم به نام بهمن نامه سرود (موریسن و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۷۹). محمود گاوآن از وزرای ایرانی دربار بهمنی است. او بسیار عالی مقام بود و شاعری توانا و حامی و مشوق شعرا بود (امیری، ۱۳۷۴: ۱۰۵). اسکندر لودی در توسعه ادبیات فارسی در هند نقطه عطفی محسوب می‌شود. ادیبان و سخنوران به دربار او می‌آمدند و به مطالعه و یادگیری زبان فارسی می‌پرداختند. اسکندر لودی خود شاعر بود و در عالم شعر نام آور بود (موریسن و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۸۰).

نوادگان تیمور و شعر فارسی

نوادگان تیمور شاعران و ادیبان و فرهیختگان را تشویق و از شعر حمایت می‌کردند. از جمله کسانی که حامی شعر و شعرا بوده است، خلیل سلطان پسر میرانشاه بن تیمور که در سمرقند سلطنت می‌کرد شاعر بود. نواده دیگر تیمور اسکندر میرزا فرزند میرزا عمر شیخ که حاکم شیراز بود و در فهرست شاعران ذکر شده است. زین‌الدین ابابکر میرزا فرزند سلطان ابوسعید شعر فارسی و ترکی را خوب می‌سرود. همچنین الغ بیگ میرزا پسر شاهرخ که در شمار دانشمندان محسوب می‌شود، شعر می‌گفت. غیاث‌الدین بایسنقر پسر دیگر شاهرخ هنرمندی شاعر بود. سلطان حسین بایقرا به فارسی و ترکی شعر می‌گفت. فرزندش بدیع‌الزمان میرزا به حسن شعر معروف بود. همچنین دیگر پسران سلطان حسین بایقرا مثل محمدحسن میرزا، سلطان محسن میرزا، محمد مؤمن میرزا و مظفر حسین میرزا دارای اشعار شیرین و دلپذیر بودند (صفا، ۱۳۶۶: ۵ / ۱۳۰-۱۳۳). شاهرخ خود به علم، ادب، فرهنگ و هنر توجه خاصی داشت، اما به شعر و شعرا چندان توجه نداشت. ولی اولاد و اعقاب او بیش از شاهرخ و تیمور به شعر و ادب توجه داشتند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۹۲-۹۳).

امیرعلیشیر نوایی وزیر سلطان حسین میرزا به نزاکت مشهور است. «علی شیر بیگ بی‌نظیر کسی بود، به زبان ترکی شعر گفته است. هیچکس اینقدر خوب نگفته است». شش مثنوی منظوم کرد، پنج تا در جواب خمسه نظامی و دیگری در وزن منطق الطیر، چهار دیوان، غزلیات ترتیب داده و نیز مصنفات دیگر از جمله دیوان فارسی دارد (بابر، ۱۳۰۸ق: ۱۰۸-۱۰۹). دولت‌شاه سمرقندی در

مورد امیرعلیشیر نوایی می‌گوید: «دائماً بفضل و علم اشتغال دارد، جلیس او جز نیکو طبعی و فاضلی نیست» (سمرقندی، بی‌تا: ۵۶۱).

توجه و حمایت پادشاهان گورکانی به شعر و شعرای فارسی زبان

یکی از بهترین دوره‌های ترویج شعر و زبان فارسی در شبه قاره هند، عصر گورکانیان می‌باشد. در این دوره تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی به حد اعلای امکان رسیده است. باید اذعان کرد که نهضت عصر گورکانیان هند در ادب فارسی نجات بخش واقعی شعر و ادب فارسی از تنهایی و زوال بوده است. زوالی که در عصر صفوی فراهم آمده بود (صفا، ۱۳۶۶: ۴۵۰/۵). پادشاهان و امیران گورکانی هند اکثراً خود طالب شعر، ادب و هنر بودند. آنان تربیت یافتگان محیط ذوقی و ادبی تیموریان در هرات و سمرقند بودند و بیشتر آن‌ها از قریحه شعر و خط و انشاء بهره مند و برخوردار بودند. بابر شاه مؤسس گورکانیان به فارسی و ترکی شعر می‌گفت. پسرش همایون نیز طبع شعری داشت. اکبر شاه شعرا و مستعدان را مورد تشویق و حمایت قرار می‌داد. جهانگیر شاه طبع موزون داشت و برخی از اشعارش در توزک جهانگیری نقل شده‌اند. شاه جهان و فرزندش داراشکوه نیز شعر می‌سرودند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۸).

پادشاهان خاندان تیموری هند ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و هم زبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق آن‌ها لذت می‌بردند. همچنین ثروت فراوان و اقتضای آب و هوا که توأم می‌شد با استراحت و صحت نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گوی و شیرین زبان وادار می‌نمود (بهار، ۱۳۳۷: ۳/۲۵۶). بنابراین عصر گورکانیان مغول در هند یکی از بهترین و با ارزش‌ترین دوره‌های شعر و ادب فارسی به شمار می‌رود. لذا کانون شعر فارسی از ایران به هندوستان انتقال پیدا کرد (سدارنگانی، [۱۳۵۴ش]: ۴۳). در عصر سلطنت گورکانیان هند زبان و ادب فارسی به اندازه‌ای رشد کرد که مسافرت به هند یکی از آرمان‌های هر شاعر و فاضل ایرانی شده بود و این معنا در اشعار آن‌ها آشکار است. آنهایی که توانایی رفتن به هند را داشتند، رفتند و آن‌هایی که نتوانستند در اشعار خود اظهار میل و شوق می‌کردند، چنانکه صائب تبریزی در همین راستا می‌گوید:

«همچون سفر هند که در هر سرهست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست» (شهبازی، ۱۳۱۶: ۳۹-۳۸).

بابر در یازده سالگی شعر می‌سرود. او علاقه وافری به اشعار فردوسی داشت و در هشت سالگی اشعار حافظ و فردوسی را حفظ می‌کرد (ارسکین، ۱۳۶۶: ۱۴). شیخ ابوالفضل مبارک مؤلف اکبرنامه درباره جنبه ادبی ظهیرالدین بابر شاه چنین می‌گوید: «آن حضرت در نظم و نثر پایه عالی بود. خصوصا در نظم ترکی....» (مبارک، ۱۳۷۲: ۱۸۵). بابر علاوه بر نظم ترکی به فارسی نیز شعر می‌گفت. همچنین به زبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند. از آن جمله این رباعی از واردات طبع آن حضرت است:

«درویشان را گرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دوراست مگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم»

(مبارک، ۱۳۷۲: ۱۸۵-۱۸۶).

دیوان شعری از بابر باقی مانده که در کتابخانه رامپور هندوستان موجود است و دارای شصت و یک بیت فارسی و بقیه اشعار آن ترکی است. در واقعات بابری چهارده بیت فارسی وجود دارد. بابر علاوه بر اینکه به سراییدن شعر علاقمند و مشغول بود شعرا و نویسندگان را تشویق و حمایت می‌نمود (جهانگیرگورکانی، ۱۳۵۹: ۳۰-۲۹). بعد از ظهیرالدین بابر فرزندش همایون به حکومت رسید. او ذوق شعری را از پدرش به ارث برده بود و شعر می‌گفت و از شعرا تجلیل می‌کرد (جهانگیرگورکانی، ۱۳۵۹: ۳۰). گفته‌اند توجه و تسلط همایون شاه به زبان و ادبیات فارسی به اندازه‌ای بود که یک دیوان شعر به زبان فارسی از وی باقی مانده است (سلطان زاده، ۱۳۷۸: ۶۲). شیخ ابوالفضل در مورد ذوق شعری همایون شاه می‌گوید: «توجه عالی به شعر و شعرا نیز داشتند. از آنجا طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است در خلال اوقات و ارادات قدسی را - چه از حقیقت و چه از مجاز- در سلک نظم می‌کشیدند. دیوان شعر آن حضرت در کتابخانه عالی موجود است» (مبارک، ۱۳۷۲: ۵۴۱). همایون پس از رسیدن به سلطنت با خیانت برادرانش از شیر شاه حاکم هند شکست خورد و به دربار شاه تهماسب صفوی پناه برد. او مدتی در ایران بود و سپس به کمک شاه ایران سلطنت و ملک خود را پس گرفت. بعد از رفتن همایون از ایران عده زیادی از شعرا به هندوستان رفتند و شهرهای مختلف هند مراکز شکوفایی شعر و ادب فارسی گردیدند (یکتایی، ۱۳۵۳: ۱۵).

دوره سلطنت اکبرشاه عصر طلایی شعر و ادبیات فارسی در شبه قاره است. دربارش مأمن شعرا و ادبا بود. شعرا از اقاصا نقاط دنیا به وی روی می‌آوردند و مشمول عواطف و الطاف او می‌شدند و

انعام دریافت می‌کردند (شهابی، ۱۳۱۶: ۳۹-۳۸). اکبرشاه در مرتبه‌ای از ترویج شعر فارسی و پرورش شاعر آن است که هیچ کدام از پادشاهان ایران و هند به آن نرسیده است. حتی سپهسالار او یعنی عبدالرحیم خان خانان در تشویق شاعران و گرد کردن آنان کمتر از اکبرشاه نبوده است (صفا، ۱۳۶۶: ۵/۴۵۴). اکبرشاه اولین پادشاهی است که به تقلید از پادشاهان ایرانی منصب خاص ملک الشعرائی را برقرار ساخت و اولین ملک الشعرای درباری، غزالی مشهدی بود. جهانگیرشاه درباره ذوق شعری و ادبی اکبرشاه مطالبی را آورده و شیخ ابوالفضل تخیلات شعری وی را ستایش کرده است (جهانگیرگورکانی، ۱۳۵۹: ۳۱-۳۰). اکبرشاه را اگرچه به بیسوادی وصف کردند و فرصت فراگیری علم و دانش را نداشت، اما از گفتارش هویدا و از اشارات معاصرانش از جمله ابوالفضل علامی در اکبرنامه پیداست که فارسی را خوب می‌دانست و با آثار شاعران بزرگی چون مولوی و حافظ آشنایی داشت. والاترین فضیلت او در نظر پارسی گوین تشویق و ترغیب شعرا و سخنوران فارسی و بزرگداشت آنان بود. گماشتن بعضی از فضلا به تألیف کتب فارسی و نیز ترجمه منابع هندی به فارسی را اکبرشاه در دربار گورکانیان بنا نهاده که تا مدت‌ها باقی ماند (صفا، ۱۳۶۶: ۵/۴۵۶). جهانگیر شاه در کتاب معروف خود توزک جهانگیری درباره ذوق ادبی پدرش اکبرشاه چنین نوشته است: «به دقایق نظم و نثر چنان می‌رسیدند که مافوق برای آن متصور نبود» (جهانگیرگورکانی، ۱۳۵۹: ۲۰). اکبرشاه به هر دو زبان فارسی و هندی شعر می‌گفت. چنانکه ابوالفضل مبارک می‌گوید: «طبع الهام پذیر آن حضرت به گفتن نظم هندی و فارسی به غایت موافق افتاده در دقایق تخیلات شعری نکته سنجی و موشکافی می‌فرمایند از کتب نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب خود به سعادت روان می‌خوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ می‌یابند» (مبارک، ۱۳۷۲: ۴۰۰). او بارها اشعار اساتید را مورد انتقاد قرار می‌داد و نکته چینی می‌کرد، حتی منتقدان فن، داد انتقاد وی را داده اند. (نعمانی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۵) خلاصه، آنچه باعث پیشرفت شعر شاعری در عصر گورکانی گردید فیض اکبرشاه بوده است. (نعمانی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۵۸).

بعد از اکبرشاه فرزندش نورالدین محمد جهانگیر به پادشاهی رسید. جهانگیر و بانوی ایرانی او نور جهان بیگم شاعر و دوستدار شاعران و حامی آنها بودند. وی چه در دوران ولیعهدی و چه پادشاهی، گروه بزرگی از شاعران را در شمار ستایشگران خود داشته است (صفا، ۱۳۶۶: ۵/۴۵۸). جهانگیرشاه اطلاعات وسیعی داشته و در جریان بیانات خود اشعار مناسب و مطبوع گنجانیده و گاهی شعر می‌گفت و نیز شعر شناس خوبی بود. وی در ملاقات با شعرا و دانشمندان با نثر شیوای

خود اظهار نظرهای پخته و سنجیده می‌کرد. ملک الشعرای دربار او طالب آملی بود (امیری، ۱۳۷۴: ۴۳-۴۲). همه پادشاهان گورکانی سخن فهم و آشنا به رموز سخن بوده‌اند، اما جهانگیرشاه در این فن استاد و مهارتی فراوان داشت (نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۳۹/۳). «ذوق شاعری جهانگیر عالی و به اندازه یک نقاد بزرگ فن بوده است» (نعمانی، ۱۳۶۳: ۳/۵). جهانگیر از شعرا و دانشمندان حمایت می‌کرد و آن‌ها را تشویق می‌نمود و بارها به آنان طلا، جواهر، املاک و زمین می‌بخشید (امیری، ۱۳۷۴: ۴۵). چنانکه جهانگیر خود در جهانگیر نامه می‌گوید: «سعیدای زرگر باشی یکی از شاعران دربار که طبع نظمی دارد. قصیده‌ معزی [ملک الشعرای سلطان سنجر] را تتبع نموده به صله این قصیده که خیلی خوب گفته بود حکم فرمودم که سعیدا را به زر وزن کنند» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۲۷۲). سعیدا اهل گیلان است. او در سخن‌شناسی و تازگی سخن مشهور است. «هریبتش بیت‌الشرف کواکب معانی و نگاشته کلکش زیور نکته دانیست» (کنبو، ۱۹۶۷ م: ۴۰۹/۳).

بعد از جهانگیرشاه پسرش شاه جهان به پادشاهی رسید. در او که یکی از سخی‌ترین پادشاهان جهان بوده، تمدن ایران و هند توسط وی و فرزندان دانشمند و معارف پرورش محمد داراشکوه و اورنگ زیب و مرادبخش و امیران ارجمند او به اوج خود رسید (اصغر، ۱۳۶۴: ۳۹۲). دوره شاه جهان عصر شعر و ادب فارسی در هندوستان بود و شعرای بزرگی چون ملک الشعرا کلیم کاشانی و صائب تبریزی در دربار وی حضور داشتند. شاه جهان ده‌ها شاعر و عالم در دربار خود داشت. او شعرا را از هر سو به دربار خود دعوت می‌نمود (ریاضی، ۱۳۹۰: ۴۸). شاه جهان در شعر و دانش شاگرد علمای بزرگی چون قاسم بیگ تبریزی، حکیم دوابی گیلانی، شیخ ابوالخیر و وحیدالدین گجراتی بود. دربارش به وجود چنین دانشمندان و شاعرانی آراسته بود. حداقل سه شاعر ایرانی سعیدای گیلانی، کلیم کاشانی و قدسی مشهدی به دستور شاه جهان برابر وزنشان طلا دریافت کردند (امیری، ۱۳۷۴: ۴۸-۴۷). سلطان محمد داراشکوه، عالم و شاعر بود و در ادب پروری نزد شعرا و نویسندگان شهرت زیادی داشت. شعرای تحت سرپرستی وی با آسایش و آرامش زندگی کرده و شعر می‌سرودند. دیوان شعر از او باقی مانده است (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۳۳-۳۲). دیوان «اکسیر اعظم» اثر معروف داراشکوه نمونه برجسته‌ای از شعر فارسی در هند به شمار می‌رود (موریسن و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۹۲).

اورنگ زیب در دوران شاهزادگی به شعر و ادب فارسی و معاشرت با شاعران توجه داشت، اما بعد از اینکه با پدرش عصیان ورزید و برادرش داراشکوه را کشت، سیاست دینی سختی در پیش گرفت

و نسبت به شاعران همان رفتاری را در پیش گرفت که شاه تهماسب در ایران داشت. او حتی به شعرا می‌گفت: «که شعر نگویند و به شعر فکر نکنند» (صفا، ۱۳۶۶: ۴۶۲/۵). «زهد خشک عالمگیر چراغ شعر و شعرا خاموش ساخت» (نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۵۸/۳). وی علاقه‌ای به قصیده و مدیحه سرایی و کلا شعر نداشت و شعرا و موسیقی‌دانان را از دربار خود اخراج نمود و منصب ملک الشعرا را لغو کرد. اما با اعمال چنین اقداماتی از جذابیت و زیبایی شعر فارسی کاسته نشد و شعرای بزرگی چون عبدالقادر بیدل، ناصرعلی سرهندی و غنی کشمیری در زمان عالمگیر زندگی می‌کردند و شعر فارسی را رونق بخشیدند (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۳۴-۳۳). زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب بزرگترین شاعره فارسی‌زبان در هندوستان محسوب می‌شود. وی هم قصیده می‌گفت و هم غزل می‌سرود (امیری، ۱۳۷۴: ۵۳).

توجه و حمایت امرای گورکانی به شعر و شعرای فارسی زبان

در هندوستان علاوه بر شاهان و شاهزادگان، بیشتر امراء، سخن شناس و قدردان شعر و سخن بوده اند. در بین آن‌ها ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خان خانان آکادمی برای شاعران به وجود آوردند که موجب پیشرفت و ترقی شعرا در این فن گردید (نعمانی، ۱۳۶۳: ۹/۳). امرای دربار گورکانی شعر دوست و شاعر پرور بودند و غالباً ذوق شعری داشتند و بعضی از آن‌ها دیوان شعر از خود باقی گذاشتند. از جمله؛ بیرم خان که از امیران بزرگ عصر اکبر و به ترکی و فارسی شعر می‌سرود (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۹). محمد بیرام ملقب به خان خانان یکی از رجال بزرگ دربار هند بود که با تشویق شاعران بزرگ، نامی جاوید از خود باقی گذاشت. او خود شاعر بود و در شانزده سالگی به دربار همایون رفت و در رکاب او می‌جنگید و بعداً استاد و مربی اکبرشاه شد. بعد از مرگ همایون اکبرشاه به بیرم خان عنوان «وکیل السلطنه» و لقب خان خانان ارزانی کرد. بیرم خان در ترغیب و تشویق و تربیت شاعران و اهل قلم مبالغه می‌کرد (صفا، ۱۳۶۶: ۴۷۰/۵). پسرش عبدالرحیم خان خانان سپهسالار اکبر و جهانگیر و فاتح گجرات و سند و دکن بود. وی شاعر بوده و شعرا و اهل ادب را تشویق و حمایت می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۱۹). خان خانان دارای کمالات والایی بود و در نظم و نثر توانایی فوق‌العاده‌ای داشت (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۸۰). جهانگیرشاه گورکانی در کتاب خود توزک جهانگیری به وصف او پرداخته و بیان داشته است:

«خان خانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربی، ترکی، فارسی و هندی می دانست... و به زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را به حکم حضرت عرش آشیانی [اکبر شاه] به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیتی و احياناً رباعی و غزلی می گفت» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۵۰۴). شبلی نعمانی می گوید: «خان خانان تا این درجه سخن سنج بوده که اگر به شغل شاعری می پرداخت هر آینه با عرفی و نظیری در یک ردیف قرار می گرفت» (نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۱/۳). ابوالفضل علامی مورخ و ادیب و منشی دربار اکبرشاه بود. برادرش فیضی نیز ملک الشعراء دربار اکبرشاه بود. ابوالفضل اهل ادب و فضلا را مورد حمایت قرار می داد. عبدالله خان فیروز جنگ صوبه دار گجرات هند، شعرا را تشویق می نمود. میرزا عزیز کوکه از امراء اکبر و جهانگیرشاه بود گاهی شعر می گفت. آصف خان قزوینی به حدی در شعر و ادب استعداد داشت که نزد اکبر و جهانگیر مقرب و محبوب شد. خواجه غیاث الدین تهرانی اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم همسر جهانگیرشاه و از بزرگان، اشراف و اعیان حکومت گورکانیان به شمار می رفت. او با آنکه شاعر نبود، اما اشعار بسیاری از گذشتگان و متأخران را از حفظ داشت. با این همه ظرفیت و توانایی و انگیزه که در میان امیران و پادشاهان وجود داشت و با حضور این همه شاعر، ادیب و صاحبان فضل که در دستگاه حکومت گورکانیان هند حاضر بودند، باید شعر و ادب فارسی ترقی می کرد و ترویج می شد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۲۰-۱۱۹).

حکیم ابولفتح گیلانی فرزند مولانا عبدالرزاق، از درباریان فاضل در زمان اکبرشاه گورکانی است. پدرش مولانا عبدالرزاق مردی دانشمند بود که به دستور شاه تهماسب زندانی و از بین رفت. لذا ابوالفتح گیلانی به همراه برادرانش حکیم الدین و نورالدین گیلانی به هند رفتند و در دربار اکبرشاه با احترام پذیرفته شدند. آن‌ها علاقه خاصی به زبان و ادب فارسی داشتند و شعر می گفتند و از حامیان شاعران پارسی گوی دربار اکبر بودند. میرزا غازی بیگ وقاری، مورد عنایت اکبرشاه و جهانگیرشاه بود. او یکی از مشوقان بزرگ شاعران بود و شعرای فارسی زبان درگاه او زیادند. او خود شاعر بود و ساقی نامه وی مشتمل بر ۸۸ بیت است (صفا، ۱۳۶۶: ۴۶۵/۵-۴۶۶).

تأثیر پذیری پادشاهان گورکانی از شعرای ایرانی

شعر فارسی در عهد مغول با جریانی از تأثیرات تازه، ابتدا از آسیای مرکزی و سپس از ایران آغاز شد. شاعران آسیای مرکزی از جمله فارغی، نادر سمرقندی و طاهر خواندی به همراه بابر به

هندوستان آمدند. شعر فارسی در زمان اکبرشاه با عرفی شیرازی و فیضی به قله کمال رسید (احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۸). ابوالفضل علامی می‌گوید: «شیخ ابوالفضل فیضی از گوهر شناسی به خطاب ملک الشعرائی سربلندی یافت.....[وی] بزبان تازی و فارسی تصنیف دارد» (علامی، ۱۸۹۳م: ۱/ ۱۶۸). عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، وحشی یزدی و شفائی، هزاران افکار و خیالات گوناگون پدید آوردند و میدان شاعری را به نهایت درجه وسعت دادند (نعمانی، ۱۳۶۳: ۱۵۸/۳). جهانگیر در زمان شاهزادگی شهرت و آوازه عرفی را شنیده او را به دربار خود دعوت نمود. عرفی با اشتیاق به دربار وی رفت و مورد الطاف جهانگیر واقع شد (شبلی، ۱۳۶۳: ۹۰/۳). جهانگیر نوشته: «نظیری نیشابوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار داده بود و در گجرات به عنوان تجارت به سر می‌برد، قبل از این طلبیده بودم درینولا آمده ملازمت کرد انوری را که: «باز این چه جوانی و جمال است جهان را» تتبع نموده. قصیده به جهت من گفته بود گذرانید. هزار روپیه، اسب و خلعت به صله این قصیده بدو مرحمت نمودم» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۱۰۸). عرفی بر اثر رقابت و هم‌چشمی با شاعران بزرگی چون ظهوری، نظیری، انیسی و شکیبی اصفهانی که در دستگاه عبدالرحیم خان خانان بودند، کلام و سخنش روز به روز ترقی می‌کرد و حتی در تقرب و منزلت رقیبان خود را پشت سر گذاشت (نعمانی، ۱۳۶۳: ۷۰/۳). عرفی، فیضی و نظیری به همراه عبدالرحیم خان عصر اکبر را به دوران طلایی شعر فارسی در هند مبدل کردند (احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۹).

دو تن دیگر از شعرای برجسته در عصر مغول طالب آملی و صائب تبریزی بودند (احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۹). محمد طالب آملی از مردم آمل و شعرای دربار شاه عباس بود و چون از شهره سخن پروری و قدردانی جهانگیرشاه شنیده، مانند دیگر سخنوران راهی هند شد و به دربار جهانگیر راه یافت و در سال ۱۰۳۸ق / ۱۶۲۹م این شاه سخن شناس، تاج ملک الشعرائی را بر سرش گذاشت (اصغر، ۱۳۶۴: ۲۰۸). جهانگیرشاه در این خصوص می‌گوید: «در این تاریخ طالبا به خطاب ملک الشعرائی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یک چندی با اعتماد الدوله می‌بود، چون رتبه سخنش از همگان در گذشت در سلک شعرای پای تخت منتظم گشت» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۳۲۴). ابوطالب کلیم کاشانی در دربار شاه جهان تقریب پیدا کرد و به مقام ملک الشعرائی منصوب گشت. در سال ۱۰۴۴ق / ۱۶۳۴م در جشن نوروز به مناسبت جلوس امپراتور شاه جهان بر «تخت طاوس» قصیده‌ای گفت:

«خجسته مقدم نوروزغره شوال» نشانده اند چه گل‌های عیش برسرال» شاه او را به عطایای فراوان و خلعت‌های گرانبها نوازش نمود (شبلی، ۱۳۶۳: ۱۷۴/۳). کنبو مؤلف شاه جهان نامه درباره کلیم می‌گوید: «موطنش در کاشان و تولدش در همدان و نشو و نما در هندوستان.... بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از متانت فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار، سخنانش پخته است» (کنبو، ۱۹۶۰م: ۳/۳۹۴). محمدجان قدسی مشهدی سرآمد جادو کلامان اهل مشهد مقدس است. «صاحب طبع ستوده است و در شیوه سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت می‌فرماید.... سخن او مانند زر پخته از آرایش خامی منزله است» (کنبو، ۱۹۶۰م: ۳/۳۹۱-۳۹۰). نورالدین ظهوری از دیگر شعرای معاصر بود که در نظم و نثر ماهر و استاد بود. سرمد صوفی بدعت گذار دوست شاهزاده دارا شکوه شاعر بود. وی رباعیات شورانگیز و غیر مذهبی اما برجسته از معرفتی صوفیانه سرود. غنی کشمیری در شعر، رمزگزاری تمثیلی را می‌پسندید. چندرپهان برهمن اولین شاعر برجسته هندی است که به فارسی شعر می‌سرود. در برابر شاعرانی که به هند مهاجرت نمودند، اشعار منیر لاهوری متوسط بود. در عصر اورنگ زیب به علت سختگیری او حمایتی از شعرا صورت نمی‌گرفت. با این وصف میرزا عبدالقادر بیدل چالش‌گر ترین شاعر هندی- ایرانی با مضامین و حسن انتخاب کلمه‌ها و واژه‌هایش و تلاش در جهت عقلی کردن افکار، نبوغ خود را نشان داد (احمد، ۱۳۶۶: ۱۰۹-۱۰۸).

تأثیرپذیری هندوان از شعر فارسی در دوره گورکانیان

تشویق زیاد سلاطین گورکانی هند از شعرای فارسی گوی موجب شد که بسیاری از دانشمندان هندی الاصل یا ساکن هند رغبت و علاقه زیادی به آموختن زبان فارسی پیدا کنند. به همین خاطر شعرای زبر دستی چون فیضی و عبدالقادر بیدل و قبلاً امیر خسرو دهلوی به ظهور رسیدند که با شعرا و ادبای ایرانی رقابت داشتند، که در نتیجه موجب ارتباط بیشتر و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی گردید (شهبازی، ۱۳۱۶: ۴۱-۴۰). شاعری فارسی در مدت بیش از ششصد سال فعالیت در هندوستان دو شخص پدید آورد که بزرگان اهل زبان ایران هم آن‌ها را تصدیق و ستایش نمودند و آن دو یکی امیر خسرو دهلوی و دیگری ابوالفیض فیضی است (نعمانی، ۱۳۶۳: ۲۶/۳). ادیبان هندی در زمینه شعر فارسی به سرودن مثنوی روی آوردند. احتمالاً اولین شاعر هندی دربار اکبر «تاسانی» بود. شاعر دیگر هندی دربار اکبرشاه «بهوپت رای بیراجی» متخلص به بی‌غم بود، که

به فارسی شعر می‌سرود. در جهانگیر نامه به فضل و کمال «راجاموهن داس» پرداخته شد. وی در زمان اکبر می‌زیست و در زبان فارسی استاد بود. در عهد حکومت مغولان کبیر غنای شعر هندوان به چنان درجه‌ای رسید که «چندر بهان برهمن» بین ادبای فارسی زبان به مقام بالایی رسید. دانش و مهارت برهمن در زبان و ادب فارسی به زودی توجه داراشکوه را به خود جلب کرد و او مقام سرمنشی شاهزاده محمد داراشکوه را به دست آورد. غزلیات برهمن اثر قابل توجهی از فصاحت و بلاغت و عرفان را در ذهن انسان باقی می‌گذاشت (مولف نامعلوم، ۱۳۸۵: ۹۸-۹۷). محمد صالح کنبو درباره ی برهمن می‌گوید: «صنم پرست بتخانه سخن است طبعش رسا و فکرش اوج گرای..... در آئین نثر و انشاء پردازی پیروی ابوالفضل می‌کند و به هنگام خواندن اشعار روان آب از چشم‌های او روان می‌شود (کنبو، ۱۹۶۰م: ۳/۴۲۳). «گردهار داس کایسته» افسانه راماین را در سال ۱۰۳۶ق / ۱۶۲۷م از زبان والمیکی به فارسی منظوم کرد و آن را مثنوی راماین نام گذاشت و به جهانگیر شاه تقدیم نمود (مولف نامعلوم، ۱۳۵۸: ۱۰۵).

سخنوران فارسی به ویژه شاعران و نویسندگانی مانند: مولوی، ثنایی غزنوی، عطارنیشابوری، سعدی، حافظ، خواجه عبدالله انصاری، جامی، امیر خسرو دهلوی و امثال آن‌ها در نگاه هندوان مظهر مردان حق و اولیاء الله هستند و اسامی آن‌ها را با واژه‌های «علیه الرحمه» یاد می‌کنند. در هندوستان بیش از یکصد و پنجاه تفسیر بر مثنوی مولوی نوشته شد و چاپ کتاب‌های سعدی و حافظ و سایر بزرگان شعر و ادب چندین برابر از ایران بیشتر است. این امر موجب رواج هر چه بیشتر شعر و ادب فارسی و ارزش‌های فرهنگی و دینی ایران در هندوستان بوده است (امیری، ۱۳۷۴: ۱۲۵). زیبایی، فصاحت، بلاغت و نفاست معانی و مضامین اشعار شعرا و نویسندگان مشهور ایرانی، یکی دیگر از عواملی است که مردان شبه قاره هند را به خواندن و حفظ کردن نظم و نثر فارسی علاقمند نموده است (امیری، ۱۳۷۴: ۱۳۰-۱۲۹).

بی‌اعتنایی دربار صفوی به شعر و شعرا

سفر بسیاری از شاعران پارسی زبان به هند در دوره صفویه را نمی‌توان در یک دلیل خلاصه کرد بلکه دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. از جمله توجه صفویان به تحکیم موقعیت مذهب شیعه، بی‌مهری پادشاهان و حکام و وزرا به شاعران، آزار اهل سنت در ایران، رنجش شعرا از مردم اطراف خود، اوضاع اقتصادی نامناسب و عدم توجه به معیشت شعرا، توجه به شعرای پارسی گوی

از سوی سلاطین هندوستان، وجود ثروت و مکنت در عهد تعدادی از پادشاهان هند و دست یافتن برخی از ایرانیان به مقامات عالی در دربار هند که باعث کمک به ایرانیان می‌شد (ارنست و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴). پادشاهان عصر صفوی با هرگونه مدیحه سرایی مخالفت می‌کردند و فقط پیامبر و ائمه اطهار را شایسته و لایق احترام می‌دانستند. حتی روایت است که محتشم کاشانی در وصف شاه تهماسب قصیده‌ای سرود که با بی‌اعتنایی او مواجه شد و او را به مدح و ثنای امامان تشویق و ترغیب نمود (تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۸۹: ۲/ ۴۷۶). البته صفویان در آغاز عهد خود به شعر فارسی اندک توجهی داشتند، اما با زهدمآبی شاه تهماسب از بین رفت. از طرفی چیرگی ترکان قزلباش و ملایان عرب نژاد و تربیت یافتگان تازی خوی موجب زوال شعر فارسی در ایران گردید. حتی نگرش خاص شاه عباس به شاعران فارسی گوی از باب تشبه به اکبرشاه گورکانی بود که بعد از مرگ او کمتر دنبال شد (صفا، ۱۳۶۶: ۵/ ۴۵۰). صفویان پس از استقرار، مذهب شیعه را اساس سلطنت خود قرار دادند و وقت خود را صرف مذهب شیعه یا زد و خورد با همسایگان و متجاوزین می‌کردند. لذا فرصتی برای ترویج زبان و ادبیات فارسی نداشتند. کلاً تمایل چندانی به توسعه شعر از خود نشان نمی‌دادند (شهابی، ۱۳۱۶: ۳۶).

سبک هندی

مبدع عبارت «سبک هندی» احتمالاً، ملک‌الشعرا محمدتقی بهار می‌باشد. این سبک حاکی از نوعی شعر در زبان فارسی به ویژه غزل می‌باشد که شعرای ایرانی و هندی از قرون شانزدهم میلادی به بعد آن را سروده اند. در اینجا منظور از شعرای ایرانی، شاعرانی هستند که ایرانی بوده اند، اما زندگی خود را در هند سپری کردند. اما منظور از هند، کل شبه قاره را شامل می‌شود (ارنست و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۳۴-۲۳۳). آنچه سبک هندی خوانده می‌شود، در اواخر عصر تیموریان در هرات شکل و نشأت گرفت. در ادامه چون اولاد و احفاد تیموریان در هند دولت و حکومت باری را بنیان نهادند و به تشویق و حمایت شعرای ایرانی پرداختند، غالباً شعرایی که به هند رفتند و به این شیوه بیش از اسلوب شعر متأخرین و آنچه نزد جامی و یاران وی مطلوب بود، آشنایی داشتند. لذا سبک شعری را که بعداً تا حدودی به همین سبب خوانده شد در خور ترویج یافتند (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۳۸-۱۳۷). شاعران سبک هندی بر اندیشه و عقل قائلند و خلق شعر

را حاصل عمل اندیشه و ذهن می‌دانند و به تعبیر صائب درک این نوع مستلزم فهمیدگی و قدرت است (فتوحی رود معجونی، ۱۳۸۵: ۴۰).

سبک هندی دارای ویژگی‌هایی است از جمله استفاده زیاد از کلمات عامیانه، افراط در سخنان حکمت آمیز، علاقه به پیچیده‌گویی در شعر، افراط در اغراق و مبالغه در خیال پردازی و ترکیب سازی، زیاده روی در حس آمیزی، افراط در تشخیص، مقدم داشتن معنی بر لفظ و تکرار قافیه‌ها (تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۸۹: ۲ / ۵۴۵-۵۴۴). آفریننده مضمون‌های تازه صائب تبریزی است و این از مختصات شیوه اوست. چون سبک هندی مبتنی بر همین ویژگی‌ها است. لطایف این سبک در شعر صائب انعکاس یافته است. به گونه‌ای که در اشعار هیچ شاعر دیگری تا این اندازه متعادل نیست. عرفان متعادل و حکمت تجربی در شعر صائب هست و این اوج جلوه، شیوه‌ای است که در شعر فارسی «سبک هند» نام دارد (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۱۳۷).

سبک هندی در دوره مغولان هند معروف شد. صورت نخستین این سبک در قرن دهم در ایران ظاهر شد و برخی از ویژگی‌های آن در اشعار این دوره در ایران دیده می‌شود، اما رونق و رواج آن در هند بود. این سبک مخصوص شاعران پارسی گوی هندوستان بود و با ذوق و سلیقه جامعه شعر دوست سازگار شده بود (مجتبایی، ۱۳۹۲: ۲۹-۲۸). شعر فارسی در محدودیت حاکمیت خود و با ظهور شعرایی چون فیضی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، صائب تبریزی، عرفی شیرازی و کلیم کاشانی در قالب سبک هندی جلوه گر شد. شعرای این سبک آن را «طرز» می‌گویند (مولف نامعلوم، ۱۳۶۶: ۷۱). اوج کمال سبک هندی در زمان عبدالقادر بیدل بوده است. بیدل با ذخیره تصوف ممزوج هند و خراسان، مضامین فلسفی و عرفانی را می‌خواهد که با خیالبافی‌ها و موشکافی‌های سبک هندی همراهی کند و بیامیزد، چون می‌خواهد هر دو را با هم داشته باشد. لذا گاهی موفق نمی‌شود. سبک هندی انواع کلام و تجلیات فکری را که از فرهنگ خراسانی و هندی ممزوج شده است به ویژه در غزل جای می‌دهد (مولف نامعلوم، ۱۳۶۶: ۷۱). روی هم رفته می‌توان گفت: شعر فارسی در سبک هندی در حوزه اندیشه، محتوا و در قلمرو تصویر و زبان شعر به سوی نوآوری و ابداع قدم برداشته است و سبک هندی یک نوآوری پیچیده و نوعی طرز سخن گفتن در این زمینه‌ها بود (موریسن و دیگران، ۱۳۸۰: ۴۲۱-۴۲۰).

نتیجه

تأسیس حکومت مغولان کبیر در هند، زمینه ورود و توسعه فرهنگ ایرانی به آن کشور را بیش از پیش فراهم نمود و فرهنگ ایرانی در زمینه‌های زبان و به ویژه شعر فارسی، تأثیری عمیق و میراثی بزرگ به جا گذاشت. سه عنصر مهم، موجب پذیرش و توسعه فرهنگ ایرانی خصوصاً شعر فارسی در هند گردیده و آن را به اوج کمال رساندند. عنصر اول پادشاهان گورکانی هستند که با فرهنگ غنی و کهن ایرانی تربیت یافته بودند و همین آشنایی موجب علاقمندی آن‌ها با آن فرهنگ شد و در توسعه آن جدیت و اهتمام به خرج دادند. یکی از عوامل توفیق آن‌ها در امر کشورداری، همین توجه و توسعه فرهنگ غنی ایرانی بوده است که از نیاکان مغولی خود به ارث بردند. پادشاهان گورکانی خود به زبان فارسی سخن می‌گفتند و زبان فارسی نیز زبان رسمی و مکاتبه‌ای دربار آن‌ها بود. آنان علاقه وافری به شعر فارسی داشتند و شعرای فارسی گوی را مورد لطف و حمایت قرار می‌دادند که این امر موجب رشد و ترقی بی‌نظیری در شعر فارسی گردید به طوری که در هیچ برهه‌ای چنین پیشرفت و کمالی را به خود ندیده است.

عنصر دوم، مردم هند بودند که البته قبلاً با فرهنگ ایرانی بیگانه نبودند و ریشه آشنایی آن‌ها با ایرانیان به زمانی که آریایی‌ها با هم می‌زیستند و زبان پارسی قدیم و زبان اوستایی و زبان سانکریت خیلی بهم نزدیک بوده اند، بر می‌گردد. پس از ورود مسلمانان به هند این زمینه فرهنگی عمیق‌تر و عجیب‌تر شده و پس از استقرار گورکانیان، رفیع‌تر گردید. در همین عصر شعرای فارسی گوی هندی همچون فیضی، عبدالقادر بیدل و امیرخسرو دهلوی چندر بهان برهمن با ادبا و شعرای بزرگ ایرانی رقابت داشتند.

عنصر سومی که ابزار و عوامل اساسی در توسعه فرهنگ ایرانی در دوره مغولان کبیر در هند به شمار می‌رود، مهاجرین عالم، دانشمند، ادیب، هنرمند و نخبگان ایرانی هستند که چون حکومت گورکانیان در هند استقرار یافته فوج فوج و عاشقانه به هندوستان رفتند و با حمایتی که از سوی سلاطین فرهنگ دوست مغولی صورت گرفت، ضمن کمک به آنان در اداره کشور، توانستند ارزش‌های فرهنگ کهن و اصیل و پرمایه ایرانی را احیا و به منصفه ظهور برسانند. شعرای بزرگ و نامی دربار گورکانی همچون غزالی مشهدی، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، صایب تبریزی، کلیم کاشانی، قدسی مشهدی، وحشی یزدی و ده‌ها شاعر بزرگ دیگر، شعر فارسی را به حد اعلای کمال رسانیدند که در تاریخ ادبیات فارسی بی‌مانند بود. مجموعه این عوامل و عناصری

که ذکر شد، توانستند هندوستانی به وجود بیاورند آمیخته با فرهنگ ایرانی، به گونه‌ای که مرز فرهنگی در بین این دو کشور همسایه وجود نداشت. حتی در عرصه شعر و زبان فارسی هندوستان جلوتر از ایران بود و زبان فارسی زبان رسمی دربار شد.

منابع

۱. بابر، ظهیرالدین محمد (۱۳۰۸ق): **بابر نامه موسوم به تووزک بابری**، ترجمه بیرام خان خانخانان، بمبئی: میرزا محمد ملک الکتاب.
۲. جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹): **جهانگیر نامه موسوم به تووزک جهانگیری**، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳. سمرقندی، دولت‌شاه (بی‌تا): **تذکره الشعرا**، به تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی.
۴. علامی، ابوالفضل (۱۸۹۳م): **آئین اکبری**، ج ۱-۲-۳، لکنه‌و: نولکشور.
۵. کنبو، محمد صالح (۱۹۶۰م): **عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه**، ج ۳، لاهور: کریم احمد خان مجلس ترقی ادب.
۶. مبارک، شیخ ابوالفضل (۱۳۷۲): **اکبرنامه**، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۱، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم.
۷. نصرآبادی، محمد طاهر (۱۳۷۹): **تذکره نصرآبادی**، به کوشش احمد محقق یزدی، یزد: دانشگاه یزد.
۸. نعمانی، شبلی (۱۳۶۶): **شعرالعجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران**، ترجمه سید محمد تقی فخر دایی گیلانی، ج ۳-۴-۵، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
۹. احمد، عزیز (۱۳۶۶): **تاریخ تفکر اسلامی در هند**، ترجمه نقی لطفی و جعفر یاحقی، تهران: کیهان.
۱۰. ارسکین، ویلیام (۱۳۶۶): **ایران و بابر**، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران: زری.
۱۱. ارشاد، فرهنگ (۱۳۶۵): **مهاجرت تاریخی ایران به هند**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۲. ارنست، کارل و دیگران (۱۳۹۱): *اندیشه ایران و فرهنگ هندی*، تهران: علم.
۱۳. اصغر، آفتاب (۱۳۶۴): *تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان*، لاهور: چاپخانه سید سند.
۱۴. امیری، کیومرث (۱۳۷۴): *زبان و ادب فارسی در هند*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. بهار، محمدتقی (۱۳۳۸): *سبک شناسی*، ج ۳، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۶. ریاضی، حشمت الله (۱۳۹۰): *شکوفه‌های عرفان در بوستان هندوستان*، تهران: قلم.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱): *سیری در شعر پارسی*، تهران: علمی، چاپ سوم.
۱۸. سدارنگانی، هرومل (۲۴۳۵ شاهنشاهی): [کذا، ولی قطعاً اشتباه است چون نوشته شده پنجاهمین سال شاهنشاهی دودمان پهلوی که برابر است با ۱۳۵۴ شمسی] *پارسی گویان هند و سند*، تهران: بنیاد و فرهنگ ایران.
۱۹. سلطانزاده، حسین (۱۳۷۸): *تداوم طراحی باغ ایرانی در تاج محل*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲۰. شهبابی خراسانی، علی اکبر (۱۳۱۶): *روابط ادبی ایران و هند یا تأثیر روابط ایران و هند در ادبیات دوره صفویه*، تهران: چاپخانه کتابفروشی مرکزی.
۲۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۶): *تاریخ ادبیات در ایران از آغاز سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری*، ج ۵، بخش اول، تهران: فردوس، چاپ سوم.
۲۲. فتوحی رود معجون، محمود (۱۳۸۵): *نقد ادبی در سبک هندی*، تهران: سخن.
۲۳. مجتبایی، فتح الله (۱۳۹۲): *بنگاله در قند پارسی*، تهران: سخن.
۲۴. مورینسن، جرج و دیگران (۱۳۸۰): *ادبیات ایران از آغاز تا امروز*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.
۲۵. مؤلف نامعلوم (۱۳۸۹): *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، تهران: تیرگان.
۲۶. مؤلف نامعلوم (۱۳۸۵): *مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و هند*، تهران: بین‌المللی الهدی.

۲۷. مؤلف نامعلوم (۱۳۶۶): **مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۲۸. یکتایی، مجید (۱۳۵۳): **نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان**، تهران: اقبال.



